

موضوع: سوره حمد

عنوان: تفسیر سوره مبارکه حمد جلسه ۱۲

مدت زمان: ۲۸,۲۲ دقیقه اندازه نسخه کم حجم: ۳,۲۴ MB اندازه نسخه پر

حجم: ۶,۴۶ MB دانلود

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین الرحمن الرحیم مالک يوم الدين

مالک، اوسع و اعم از مَلِک

در جمله ُ مبارکه ُ * «مالک يوم الدين» (۱) عنایت فرمودید که مالک از نظر سعه ُ شمول اعم از مَلِک است یعنی گسترده تر است. زیرا مَلِک از مُلک است و خود مُلک هم زیر پوشش مالکیت خداست. یعنی همانطوری که خدای سبحان سماوات و ارض را مالک است، مُلک را، سلطنت را هم مالک است. همانطوری که اصل شیء را مالک است، فرمانروایی آن شیء را هم مالک است. که می گوییم: * «قل اللهم مالک الملك» (۲) همانطوری که سماوات و ارض مَلِک خداست، مُلک و سلطنت بر سماوات و ارض هم مال خداست. گاهی این مُلک را به کسی اعطا می کند * «یؤتی ملکه من یشاء» (۳) این نفوذ را به هر که بخواهد می دهد. یوسف صدیق به خدای سبحان عرض کرد: * «آتیتنی من

الملک»*(۴) به ما مُلک دادی، نفوذ و سلطنت دادی. پس همانطوری که اصل اشیا را خدای سبحان مالک است، سلطه و نفوذ در آنها را هم خدا مالک است. از این جهت مالک که قرائت مشهوری است، گرچه دیگران که مَلِک قرائت کرده‌اند بیش از کسانی‌اند که مالک قرائت کرده‌اند، اما مالک فعلاً یک قرائت مشهوری است. این ظاهراً اعم است از مَلِک به حسب شمول.

ظهور مالکیت مطلقه در قیامت

عمده در مسئلهٔ اضافی این مالک به یوم الدین است که خدای سبحان در روز جزا یعنی روز قیامت مالک می‌شود یا الان هم مالک هست منتها روز قیامت معلوم می‌شود که او مالک بود. این طور نیست که خدای سبحان در دنیا مالک نباشد و در قیامت مالک بشود. بلکه الان هم مالک است و در قیامت هم مالک است. منتها در قیامت معلوم می‌شود که خداوند مالک هست و فرمانرواست و لا غیر.

مالکیت خدا و نفی مالکیت غیر خدا در آیات قرآن

در قرآن کریم یک بخش از آیات را ملاحظه فرموده‌اید، که فرمود: *«لله ملک السموات و الارض»*(۵) بخش دیگر آیاتی است که می‌گوید اصلاً خدا شریک ندارد *«لم یکن له شریک فی الملک»*(۶) پس اینکه فرمود: *«لله ملک السموات و الارض»*(۷) اگر از این لسان حصر استفاده نشود، از آن لسان سلبی صریح، حصر استفاده می‌شود. که فرمود: *«لم یکن له شریک فی الملک»*(۸) هیچ احدی شریک سلطنت خدای سبحان نیست. و این نکره در سیاق نفی هم مفید عموم است. *«لم یکن له شریک فی الملک»*(۹) و خدای سبحان مؤمنینی را می‌پذیرد و تشویق می‌کند که به هیچ نحو برای خدا شریک قائل نباشند. لذا در آن کریمه می‌فرماید به اینکه: *«لا یشرکون بی شیئاً»*(۱۰) که این هم نکره در سیاق نفی است، هر گونه شرکی را نفی می‌کند. موحد راستین کسی است که برای خدای سبحان در هیچ امر شریک قائل نباشد. پس این آیه که می‌گوید: *«لم یکن له شریک

فی الملک»*(۱۱) مطلق شرک را سلب می‌کند. قهراً ملک و سلطنت و نفوذ از آن خداست. از اینها ظاهرتر آیاتی است که صریحاً به پیامبر دستور می‌دهد، می‌فرماید بگو من مالک چیزی نیستم برای خودم چه رسد برای شما. آن هم در سوره ۱۰۸ یونس هست آیه ۴۹* «قل لا املک لنفسی ضراً و لا نفعاً الا ما شاء الله»*(۱۲) من برای خودم مالک سود و زیان نیستم مگر آنچه را که خدای سبحان بخواهد. یا در سوره ۱۰۹ اعراف اینچنین می‌فرماید، آیه ۱۸۸* «قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً الا ما شاء الله»*(۱۳) من مالک هیچ چیز نیستم یعنی تکویناً هیچ چیزی ملک من نیست. و اما آنچه را موسای کلیم (سلام‌الله‌علیه) فرمود: * «انی لا املک الا نفسی و اخی»*(۱۴) آن راجع به تشریع است نه راجع به تکوین نه یعنی خدایا من مالک خودم هستم. و برادر من هم مالک خودش است، نه، تا با آیه ۱۰۹ سوره ۱۰۹ اعراف و سوره ۱۰۸ یونس مابین باشد. در سوره ۱۰۹ اعراف و سوره ۱۰۸ یونس خدای سبحان به رسولش فرمود: * «قل لا املک لنفسی نفعاً و لا ضراً»*(۱۵) بگو من مالک سود و زیان نیستم. آنجا که موسای کلیم می‌گوید: * «لا املک الا نفسی و اخی»*(۱۶) نه یعنی من مالک نفس خودم هستم و برادر من هم مالک نفس خودش هست، تکویناً. بلکه به این معناست خدایا تو که دستور دادی مردم هدایت بشوند ما پیامت را برسانیم، من فقط اختیار خودم را داشتم که ایمان بیاورم، برادر من هم اختیار خودش را داشت که ایمان بیاورد. ما دیگر اختیار مردم را نداریم. این مسئله تشریع هست و تکلیف. و این کریمه ۱۰۸* «لا املک الا نفسی و اخی»*(۱۷) نه یعنی من فقط مالک خودم هستم و مالک برادرم هستم. * «لا املک الا نفسی و اخی»*(۱۸) که اخی عطف بر نفسی باشد و مفعول باشد برای املک، این چنین نیست. (انی لا املک الا نفسی) و (اخی هم لا یملک الا نفسه)، من مالک خودم هستم و ایمان آوردم، برادر من هم فقط مالک خودش هست و ایمان آورد. دیگر قدرت ایمان آوردن مردم در اختیار ما نیست. پس آنچه که موسای کلیم (سلام‌الله‌علیه) اثبات می‌کند ناظر به تشریع

است و تکلیف، آنچه را که خدای سبحان در سورهٔ اعراف و سورهٔ یونس به رسولش فرمود: *«قل لا املك لنفسي نفعاً و لا ضراً»*(۱۹) راجع به تکوین است که بحث ما هم دربارهٔ تکوین است. یعنی چیزی در جهان هستی ملک احدی نیست الا خدای سبحان.

سؤال...

جواب: بله دیگر. تشریعی که به انسان اختیار دادند که انسان اگر ایمان آورد نفع می‌برد و ایمان نیاورد ضرر می‌برد. آنی که نظام هستی را تأمین می‌کند کلاً سراسر به اختیار خدای سبحان است. انسان مکلف فقط در همین حد تشریع می‌تواند نفع و ضرر خود را تعیین کند *«انا هديناه السبيل إمّا شاكراً و اما كفوراً»*(۲۰) پس اینکه خدای سبحان گاهی به القول المطلق می‌فرماید: *«لم يكن له شريك في الملك»*(۲۱) گاهی هم به رسولش می‌فرماید: بگو من مالک چیزی نیستم. پیداست که در دنیا و آخرت احدی مالک چیزی نیست الا خدا. و همین معنا را قرآن کریم باز می‌کند، می‌فرماید: غیر خدا اگر بخواهد مالک چیزی باشد چهار نحو تصور دارد که سه نحوش تصدیقاً محال است یک نحوش تصدیقاً ممکن است، آن هم مربوط به اذن ماست این را در سورهٔ سبأ بیان فرمودند، سورهٔ سبأ آیهٔ ۲۲ این است. می‌فرماید به اینکه: (شماها که بتهایی را می‌پرستید برآنید که از این بتها کاری ساخته است. اگر یک موجودی در نظام تکوین بخواهد کاری از او ساخته باشد، چهار جور تصور دارد؛ اول آنکه بالاستقلال مالک ذره‌ای از ذرات جهان هستی باشد، بالاستقلال. دوم اینکه بالاستقلال مالک ذره‌ای نباشد ولی بالمشارکت مالک باشد. یعنی شریک خدا باشد شریک در مالکیت. سوم آنکه نه بالاستقلال مالک ذره‌ای باشد و نه بالمشارکت مالک باشد بلکه خدا مالک هست و رب ولی او پشتیبان و ظهیر و دستیار و کمک خداست. این سه. چهارم اینکه نه بالاستقلال مالک باشد، نه بالشرکت مالک باشد، نه به عنوان ظهیر و دستیار و معین سمتی داشته باشد، بلکه به عنوان شفیع

حق تصرف داشته باشد تا بتواند با شفاعت در عالم کاری انجام بدهد. قرآن آن سه قسمش را محال می‌داند، قسم چهارم را ممکن می‌داند ولی می‌گوید به اذن خدای سبحان است و آن به انبیا و اولیا اذن داده است و ملائکه و به دیگران اذن نمی‌دهد. در سورهٔ سبأ آیهٔ ۲۲ این است. ۲۲ و ۲۳ * «قل ادعوا الذين زعمتم من دون الله» (۲۲) به بت‌پرستان می‌گوید به اینکه آن بتهایی که معبود شما هستند آنها را بخوانید ببینید از آنها چه کاری ساخته است. * «زعمتم من دون الله لا يملكون مثقال ذرة في السموات و لا في الارض» (۲۳) این الههٔ شما به ثقل یک ذره‌ای در آسمان یا زمین مالک نیستند. مثقال یعنی آن ثقل. نه مثقال همان واحدی که در بازار معروف است. آن مراد نیست. مثقال ذره یعنی به ثقل یک ذره، به وزن یک ذره. که آن هرگز با این معیارهای عادی قابل توزین و سنجش نیست. * «لا يملكون مثقال ذرة في السموات و لا في الارض» (۲۴) این قسم اول است که چیزی بالاستقلال مالک ذره‌ای باشد چه در آسمان چه در زمین، محال است.

دو، * «و ما لهم فيهما من شرك» (۲۵)؛ الههٔ شما در آسمان و زمین نه تنها بالاستقلال مالک ذره‌ای نیستند بالاشتراك هم سهمی در ذره‌ای ندارد که بالمشاركهٔ مالک باشد. اولی نفی بالاستقلال بود، دومی نفی بالاشتراك است. سوم * «و ما له منهم من ظهير» (۲۶)؛ یعنی هیچ موجودی از موجودات آسمانی یا زمینی که به نام آلهه معروف شدند ظهیر و مظاهر و پشتیبان و دستیار خدا هم نیستند، در مالکیت. که خدا بالاستقلال مالک باشد اینها کمک و ظهیر و پشتیبان خدا باشند. این هم محال است. این سه قسم. پس غیر خدا ذره‌ای را بخواهد بالاستقلال یا بالاشتراك یا بالمظاهره مالک باشد، محال است. این سه قسم را قرآن نفی کرد. ماند قسم چهارم که مسئلهٔ شفاعت است. فرمود: * «و لا

تنفع الشفاعه عنده الا لمن اذن له» (۲۷)

معنای شفاعت، جفت شدن عدل و رحمت

مگر اینکه اینها بتوانند شفاعت کنند یعنی با تضرع با ابتهال به درگاه خدای سبحان این قدر راه داشته باشند که عدل خدا با رحمت خدا ضمیمه بشود و حساب مردم را با شفع و جفت شدن عدل و رحمت رسیدگی بکنند. چون اگر خدای سبحان بخواهد فقط روی عدل رفتار بکند کار دشوار است. اگر رحمتش ضمیمهٔ عدل بشود که این شفع است این جفت است و این شفاعت است، آنگاه کار آسان است. اینکه می‌گوییم: «اللهم عاملنا بفضلک و لا تعاملنا بعدلک» یعنی با اسم حسن عدل با ما رفتار نکن. بلکه اسم حسن فضل و عدل دوتایی در محکمه از ما حساب بکشند خلاصه. که رحمت و فضلت با عدلت شفع و جفت بشود. این امر ممکن است، محال نیست که موجودی از موجودات جهان امکان شفیع باشد عند الله یعنی وساطت کند برای شفاعت الا اینکه این مربوط به اذن خدای سبحان است. لذا فرمود: *«و لا تنفع الشفاعة عنده الا لمن اذن له»* (۲۸) شفاعت نافع نیست مگر با شفاعت کسی که مأذون باشد. و خدای سبحان به ائمه و انبیا و اولیایش اذن داده است نه به این بتها. پس از این بتها هیچ کاری ساخته نیست. فتحصل که غیر خدا ذره‌ای را در نظام هستی نه بالاستقلال نه بالمشارکه نه بالمظاهره مالک نیست.

منطق و اندیشهٔ فرعون

اگر این چنین است پس او مالک دنیا و آخرت است. هم در دنیا او مالک است هم در آخرت. این معنا را یک موحد و یک معتقد که اهل کتاب آسمانی است اهل قرآن است می‌فهمد. و دیگری نمی‌فهمد و می‌گوید: *«أليس لي مُلك مصر و هذه الانهار تجري من تحتي»* (۲۹) آنگاه یوم القیامه معلوم می‌شود که او مالک بود. که یوم القیامه ظرف تملک خدا نیست. ظرف ظهور مالکیت خداست. آن روز معلوم می‌شود که این مالک بود و مالک هست و مالک خواهد بود. نه آن روز خدا مالک می‌شود امروز دیگران مالک باشند. روز قیامت ظرف تملک حق نیست، ظرف ظهور مالکیت حق است.

آن روز معلوم می‌شود که خدا مالک است. و در همین سوره ۴۲ سبأ باز سخنی درباره مالکیت حق است، آیه ۴۲ همین سوره ۴۲ سبأ که می‌فرماید: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ (۳۰) امروز که روز قیامت است، هیچ کدام نسبت به دیگری مالک نفع و ضرر نیستید در حالی که در سوره یونس و اعراف فرمود: در دنیا هم مالک نیستید، در دنیا هم مالک نفع و ضرر خود نیستید چه رسد به مالک نفع و ضرر دیگران. پس اگر در آیه ۴۲ سوره ۴۲ سبأ فرمود: ﴿فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ (۳۱) یعنی امروز کسی نمی‌تواند به دیگری نفع برساند یا آسیب برساند، یعنی امروز برای شما روشن شده است. نه اینکه در دنیا می‌توانستید و امروز نمی‌توانید. و گر نه صریحاً در دنیا به رسولش فرمود: ﴿لَا اَمْلِكُ﴾ بگو: ﴿لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ (۳۲) قیامت روز ظهور مالکیت حق است. و آن کس که می‌گوید «لو كشف الغطاء ما ازددت يقيناً» (۳۳) هم امروز می‌بیند ﴿لِلّٰهِ مَلِكُ السَّمٰوٰتِ وَ الۡاَرْضِ﴾ (۳۴) را. هم امروز می‌گوید: ﴿لَا اَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا﴾ (۳۵) را. هم امروز می‌داند که (لا يملك احد ل احد نفعاً و لا ضراً). بنابراین آنچه که در سوره ۴۲ زخرف از فرعون نقل کرده است، آیه ۵۱ سوره ۵۱ زخرف که ﴿و نادى فرعون فى قومه قال يا قوم اليس لى ملك مصر و هذه الانهار تجري من تحتى﴾ (۳۶) نشانه آن است که فرعون رب العالمين را شناخت و اگر کسی این چنین بگوید، بگوید امروز کذا فردا خدا، امروز کار ما، فردا کار خدا، این موحد کامل نخواهد بود.

قیامت ظرف ظهور مالکیت خدای سبحان

زیرا برای خدا امروز و فردا یکسان است. همانطور که فردا مالک است امروز هم مالک است. این يوم الدين ظرف مالکیت یا تملک حق سبحانه نیست، ظرف ظهور مالکیت مطلقه اوست. ظرفی است که در آن ظرف ﴿برزوا لله الواحد القهار﴾ (۳۷) آن روز می‌فهمند که غیر از خدا مالکی نبود و نیست.

پس اگر کسی این چنین بیاندهد، بگوید من بر این امر سلطه دارم او در همان مقطع موحد کامل نخواهد بود. چون چیزی مشکل تر از توحید نیست و چیزی هم پر فضیلت تر از توحید نیست.

توحید انسان را از فرش به عرش می‌رساند

از امیرالمؤمنین (علیه الصلوٰه وعلیه السلام) سؤال کردند، بعد از اینکه فرمود: «سلونی قبل ان تفقدونی» (۳۸) ابن کواء سؤال کرده است از آنجا که شما ایستادید تا عرش خدا چقدر فاصله است؟ حضرت فرمود: «سل متعلماً و لا تسئل متعنتاً» (۳۹)؛ منظورت چیز فهمیدن باشد اینطور سؤالها را مطرح نکن و این طور دور سؤال نکن. آنگاه فرمود: «من موضع قدمی» (۴۰) یعنی اینجا که من ایستاده‌ام «الی عرش ربی أن یقول قائل مخلصاً لا اله الا الله» (۴۱)؛ که این توحید انسان را از فرش به عرش می‌رساند. حالا معلوم می‌شود که این حدیث شریف که مرحوم صدوق (رضوان الله علیه) در توحید نقل کرده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ما قلت و لا قال القائلون قبلی مثل لا اله الا الله» (۴۲) این یعنی چه؟ حضرت فرمود نه من، نه هیچ کسی قبل از من کلمه‌ای را به عظمت لا اله الا الله نیاورده. توحید از همه کارها مشکلتر و از همه کارها افضل است. «افضل الذکر لا اله الا الله» انسان به حق معتقد باشد که مالک چیزی نیست. خیلی از کارها را که وقتی تحلیل بکنید، می‌بینید راه، راه فرعون است و انسان می‌گوید این مال من است من خودم زحمت کشیدم و مانند آن. اگر کسی اینچنین بیاندهد. این اندیشه‌اش درست نیست. بگوید *«الیس لی ملک مصر»* (۴۴)؛ مگر نفوذ مصر مال من نیست *«و هذه الانهار تجري من تحتي»* (۴۴)

موحد، اهل بیعت راستین

و اگر کسی خود را هم مَلِک و نافذ در یک امری بداند این معلوم می‌شود با خدا بیعت نکرده است. چون بیعت با خدا یعنی بیع جان و مال. اگر کسی مسلمان است و موحد است یعنی با خدا بیعت

کرد. بیعت کرد یعنی چه؟ یعنی باع نفسه و ماله من الله سبحانه و تعالی. این معنی بیعت. پس اگر جان و مال خود را با بیعت، بیع کرد و به خودش فروخت حرفش این است *«لا املك لنفسی نفعاً و لا ضراً»*(۴۵) این معنای بیعت است و اگر کسی خود را مالک دانست معلوم می‌شود، بیع نکرد چون بیعت کردن و بیع کردن با مالک مَثْمَن بودن سازگار نیست. انسان مَثْمَن را بفروشد و بعد مالک مَثْمَن هم باشد این که نیست. اگر ما احساس کردیم در گوشه‌ای از کارهایمان مالکیم و مَلِکِیم، معلوم می‌شود در همان گوشه بیعت نکرده‌ایم. چطور در مسائل عادی اگر یک کتابی را بفروشیم یا فرش را بفروشیم خود را مالک آن فرش یا کتاب نمی‌دانیم، آنگاه با خدایمان بیعت کردیم یعنی بیع کردیم یعنی جان و مال را فروختیم بعد خود را مالک می‌دانیم. این فرض ندارد. یک موحد کسی است که (باع نفسه و ماله من الله سبحانه تعالی) لذا «لا یملک لنفسه نفعاً و لا ضراً و لا موتاً و لا حیاتاً و لا نشوراً»*(۴۶) این خاصیتش است. اینکه می‌گوید: *«یا قوم ألیس لی ملک مصر و هذه الانهار تجری»*(۴۷) این فکر، فکر توحیدی نیست. خدای سبحان این را تخطئه می‌کند، می‌گوید قیامت معلوم می‌شود که تو ملک نبودی و باز سورهٔ شوری مشابه این معنی آمده است. که عده‌ای مالکیت را به غیر خدای سبحان و ملک و فرمانروایی را به غیر خدای سبحان نسبت دادند.

سؤال...

جواب: نه او بیع تکوینی است دیگر یعنی کسی که مؤمن هست موحد هست یعنی معتقد هست که چیزی در عالم مال او نیست لذا اگر در شؤون هستی خود هم بخواهد تصرف بکند باید او اجازه بدهد. حالا چون جان خود را و مال خود را فروخت، حالا اگر خواست با این چشم جایی را ببیند، این تصرف در ملک غیر است باید آن غیر اجازه بدهد. اگر خواست چیزی را بشنود انسان اینطور نیست که بگوید من آزادم، گوش من است به هر چه بخواهم گوش می‌دهم یا چشم من است بخواهم به هر جا نگاه

کنم که. این تصرف در ملک غیر است بالغیر بالأذن. لذا اگر خواست چیزی را ببیند باید اجازه بگیرد، بشنود باید اجازه بگیرد. جایی برود باید اجازه بگیرد. حرفی بزند باید اجازه بگیرد. اینطور نیست که انسان هر کاری خواست بکند مجاز باشد که.

سؤال...

جواب: آن هم در بحثی از روزهای قبل گذشت که مسأله بیع، مسأله شراء، مسأله اجر و مانند آنکه تعبیر می‌کند تشویقی است و الا ما که چیزی نداریم که به او بفروشیم یا طلبی از او نداریم که از او اجر بخواهیم یا کار را برای آن نکردیم که او به ما اجر مرحمت کند. تعبیر بیع، تعبیر شراء، تعبیر اجر فقط تشویقی است.

بنابراین اگر کسی اینچنین بیانید که من مالک یک امریم این با توحید سازگار نیست.

پس *«مالک یوم الدین»*(۴۸) یعنی روز جزا ظاهر می‌شود که مالک مطلق خدا بود. نه خدا مالک روز قیامت است یعنی در روز قیامت خدا مالک است. این یوم ظرف ظهور مالکیت مطلقه خداست. یعنی *«لله ملک السموات و الارض»*(۴۹) آن روز ظهور می‌کند. نه آن روز ظرف تحقق باشد، آن روز ظرف تلبس خدا به این وصف باشد و مانند آن. همانطوری که قدوس بودن خدا اینچنین است. خدا الملک القدوس است *«هو الملک القدوس»*(۵۰). ملک از اسماء جمالیه خداست، همواره خدا ملک است. قدوس از اسماء جلالیه خداست، همواره او قدوس است. منتها در دنیا برای یک عده روشن نیست در آخرت روشن می‌شود. نه اینکه در آخرت خدای سبحان به این اوصاف متصف بشود او دائماً ملک قدوس است دائماً ملک است. دائماً قدوس است.

مالکیت اعتباری انسان در روابط اجتماعی

خدای سبحان برای نظم امور اجتماعی، افراد را نسبت به یکدیگر مالک می‌داند، مسائل را ملک افراد می‌داند، مال را به افراد نسبت می‌دهد ارث را بین ورثه تقسیم می‌کند، می‌گوید به اینکه *«لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»*(۵۱) هر کس هر چه کسب کرده است مال خود اوست و مانند آن. *«الا ان تكون تجاره عن تراض منکم»*(۵۲) و نظائر آن. وقتی که افراد را نسبت به هم می‌سنجد، مسائل اجتماعی را نسبت به هم می‌سنجد می‌گوید که هر کسی که کاری کرد نسبت به دیگری مالک است *«لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل»*(۵۳) اما وقتی حساب مردم را با خودش می‌سنجد، می‌فرماید: شما مالک نیستید. *«انفقوا مما جعلکم مستخلفین فیہ»*(۵۴) دیگر نمی‌فرماید: انفقوا من اموالکم. می‌فرماید شما خلیفه من هستید. مالک منم آنچه را که من به شما خلیفه دستور می‌دهم انفاق کنید. یا *«آتوهم من مال الله الذی اتاکم»*(۵۵)؛ از مال خدایی که خدا به شما داد اعطا کنید.

بنابراین یک روابط اجتماعی هست که این روابط اجتماعی مسائل اقتصادی را تنظیم می‌کند. هر کسی از راه حلال چیزی را بدست آورد مال اوست و نمی‌شود در مال کسی بدون اذن او تصرف کرد. اما وقتی همه اموال را و مالکین را به خدای سبحان نسبت می‌دهیم، معلوم می‌شود که اموال و مالکین اموال، همه و همه ملک خداوند. لذا در سوره حدید می‌فرماید: *«انفقوا مما جعلکم مستخلفین»*(۵۶)، *«آتوهم من مال الله الذی اتاکم»*(۵۷) در بیانات حضرت امیر در نهج هست که خدایا تو مالکی و تو ما را مالک کردی و اگر از ما گرفتی یک تکلیف داریم، مادامی که در اختیار ماست یک تکلیف دیگری داریم. اینطور نیست که چیزی را خدای سبحان به کسی بدهد، تفویض کند و از ملک خدای سبحان بیرون برود و چیزی مالک بشود. *«لا یملکون مثقال ذرۃ»*(۵۸) چه الهه آنها و چه غیر آلهه آنها. *«لم یکن له شریک فی الملک»*(۵۹) این نکره در سیاق نفی هرگونه شریکی را سلب می‌کند. پس *«مالک یوم الدین»*(۶۰) یعنی خدای سبحان که مالکیت

مطلقه دارد در روز جزا پاداش، این مالکیت مطلقه ظهور می‌کند و اگر کسی توانست به مرحله علم الیقین برسد، اینگونه از مسائل به خوبی برای او روشن می‌شود. چه اینکه بالاتر از این هم برای او روشن می‌شود.

مالکیت مطلقه خدای سبحان برهانی دیگر بر محمود بودن

آنگاه یکی از ادله محمود بودن خدای سبحان، همین مالکیت مطلقه اوست که در روز قیامت ظهور پیدا می‌کند و این *«مالک يوم الدين»*(۶۱) چه اینکه *«الرحمن الرحيم»*(۶۲) و سایر اوصاف دلیل محمود بودن خداست، سند معبود بودن و مستعان بودن خدای سبحان هم هست که جمله بعد این است؛ *«ایاک نعبد و ایاک نستعین»*(۶۳).

«و الحمد لله رب العالمین»

پاورقی‌ها:

(۱) سوره فاتحه الكتاب، آیه ۴.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۲۶.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۴۷.

(۴) سوره یوسف، آیه ۱۰۱.

(۵) سوره مائده، آیه ۱۲۰.

(۶) سوره اسراء، آیه ۱۱۱.

(۷) سوره مائده، آیه ۱۲۰.

(۸) سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۱.

(۹) سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۱.

(۱۰) سورهٔ نور، آیه ۵۵.

(۱۱) سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۱.

(۱۲) سورهٔ یونس، آیه ۴۹.

(۱۳) سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۸.

(۱۴) سورهٔ مائده، آیه ۲۵.

(۱۵) سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۸.

(۱۶) سورهٔ مائده، آیه ۲۵.

(۱۷) سورهٔ مائده، آیه ۲۵.

(۱۸) سورهٔ مائده، آیه ۲۵.

(۱۹) سورهٔ اعراف، آیه ۱۸۸.

(۲۰) سورهٔ انسان، آیه ۳.

(۲۱) سورهٔ اسراء، آیه ۱۱۱.

(۲۲) سورهٔ سبأ، آیه ۲۲.

(۲۳) سورهٔ سبأ، آیه ۲۲.

(۲۴) سورهٔ سبأ، آیه ۲۲.

(۲۵) سورهٔ سبأ، آیه ۲۲.

(۲۶) سورهٔ سبأ، آیه ۲۲.

(٢٧) سورہٴ سبأ، آیہ ٢٣.

(٢٨) سورہٴ سبأ، آیہ ٢٣.

(٢٩) سورہٴ زخرف، آیہ ٥١.

(٣٠) سورہٴ سبأ، آیہ ٤٢.

(٣١) سورہٴ سبأ، آیہ ٤٢.

(٣٢) سورہٴ اعراف، آیہ ١٨٨.

(٣٣) غرر الحکم، ص ١١٩.

(٣٤) سورہٴ مائدہ، آیہ ١٢٠.

(٣٥) سورہٴ اعراف، آیہ ١٨٨.

(٣٦) سورہٴ زخرف، آیہ ٥١.

(٣٧) سورہٴ ابراہیم، آیہ ٤٨.

(٣٨) بحار، ج ١٠، ص ١٢١.

(٣٩) مستدرک الوسائل، ج ٥، ص ٣٥٨؛ بحار، ج ١٠، ص ١٢٢.

(٤٠) مستدرک الوسائل، ج ٥، ص ٣٥٨؛ بحار، ج ١٠، ص ١٢٢.

(٤١) مستدرک الوسائل، ج ٥، ص ٣٥٨؛ بحار، ج ١٠، ص ١٢٢.

(٤٢) توحید صدوق، باب ثواب الموحدين و العارفين، حدیث ١.

(٤٣) سورہٴ زخرف، آیہ ٥١.

(٤٤) سورہٴ زخرف، آیہ ٥١.

(٤٥) سورہٴ اعراف، آیہ ١٨٨.

(٤٦) بحار، ج ٨٤، ص ٢٧٧.

(٤٧) سورة زخرف، آيه ٥١.

(٤٨) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٤.

(٤٩) سورة مائدة، آيه ١٢٠.

(٥٠) سورة حشر، آيه ٢٣.

(٥١) سورة نساء، آيه ٢٩.

(٥٢) سورة نساء، آيه ٢٩.

(٥٣) سورة نساء، آيه ٢٩.

(٥٤) سورة حديد، آيه ٧.

(٥٥) سورة نور، آيه ٣٣.

(٥٦) سورة حديد، آيه ٧.

(٥٧) سورة نور، آيه ٣٣.

(٥٨) سورة سبأ، آيه ٢٢.

(٥٩) سورة اسراء، آيه ١١١.

(٦٠) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٤.

(٦١) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٤.

(٦٢) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٣.

(٦٣) سورة فاتحة الكتاب، آيه ٥.

عکس

RSS ||